

تأثیرات نوسازی دولت پهلوی بر خاستگاه اجتماعی نمایندگان مجلس شورای ملی در دههٔ چهل شمسی

رضا بیگدلو

استادیار تاریخ پژوهشگاه مطالعات اجتماعی ناجا (نویسندهٔ مسئول)
bigdelor@gmail.com

چکیده

نوسازی، مهم‌ترین رویکرد اقتصادی و اجتماعی دولت پهلوی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی بود. سیاست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، به‌عنوان یک ابرقدرت در تقابل با کمونیسم، از عوامل عمدهٔ توجه به نوسازی در سطح جهان بود. در دهه‌های سی و چهل، ساخت یک طبقهٔ متوسط ایرانی، که با اهداف اساسی آمریکا همسو باشد، در اولویت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی شاه و آمریکا قرار گرفت. شاه و دربار، با اقدامات و زمینه‌سازی‌های خود به تدریج خاستگاه خانوادگی و طبقاتی نخبگان سیاسی کشور را تغییر دادند. این مقاله، درصدد است با تحلیل خاستگاه اجتماعی نمایندگان، با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیل آماری، تأثیرات سیاست نوسازی اقتصادی و اجتماعی دولت پهلوی را بر ترکیب نمایندگان دوره‌های نوزدهم، بیستم، و بیست‌ویکم بررسی کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت پهلوی، به تدریج زمینه را برای ورود طبقهٔ متوسط و نخبگان جدید به عرصه‌های مدیریتی فراهم کرد. تغییر نخبگان در حوزهٔ مجلس از مجلس نوزدهم شروع و در مجلس بیستم ادامه یافت و در مجلس بیست‌ویکم مرحلهٔ تکاملی خود را طی کرد.

کلیدواژه‌ها: نوسازی، دولت پهلوی، آمریکا، مجلس شورای ملی، خاستگاه طبقاتی.

مقدمه

از نگاه دولت پهلوی و سیاستمداران آمریکایی، دههٔ چهل، دههٔ گذار سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ایران بود. آنها احساس می‌کردند که از طریق برنامه‌های مختلف خود و به‌خصوص آموزش و تربیت دانشجویان ایرانی و کارمندان ادارات، از طرق مختلفی چون برنامهٔ فولبرایت و اصل چهار توانسته‌اند نسلی را تربیت کنند که آمادگی لازم برای به دست گرفتن امور کشور را دارند. از این رو، برخی نخبگان و طبقهٔ متوسط را به‌عنوان حاملان و عاملان نوسازی مورد توجه و حمایت قرار دادند. در دههٔ چهل، ساخت یک طبقهٔ متوسط ایرانی که نسبت به اقتضات قرن بیستم حساس بوده و با اهداف اساسی آمریکا همسو باشد در اولویت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی شاه و آمریکا قرار گرفت. شاه و دربار در صدد بودند با اقدامات و زمینه‌سازی‌های خود به تدریج خاستگاه خانوادگی و طبقاتی نخبگان دولتی را تغییر دهند. افزایش نخبگان با زمینهٔ کارمندی، به‌ویژه پس از اصلاحات ارضی و برنامه‌های انقلاب سفید اوج بیشتری گرفت. شاه، که خواهان درهم شکستن قدرت عمده‌مالکان بود، به تدریج زمینه را برای ورود طبقهٔ کارمندان دولتی و نخبگان جدید به عرصهٔ دیوان‌سالاری فراهم کرد و آنها موفق شدند، جای طبقهٔ زمین‌داران را بگیرند. پس از اجرای برنامه‌های انقلاب سفید، درصد نمایندگان مالک و زمین‌دار کاهش یافت و از ۵۷ درصد در دورهٔ بیستم، به ۳۵ درصد در دورهٔ بیست‌ویکم تنزل پیدا کرد. براساس آمار، بیش از ۶۹ درصد نمایندگان در دورهٔ بیست‌ویکم در بخش دولتی شاغل بودند. نسبت این گروه در ادوار بعدی همچنان سیر صعودی می‌پیماید و به بیش از ۷۷ درصد در دورهٔ بیست‌ودوم، و ۷۳ درصد در دورهٔ بیست‌وسوم می‌رسد. حضور روحانیان در مجلس هم به شدت کاهش یافت. در دورهٔ مشروطیت ۲۴ درصد نمایندگان از روحانیان بودند. در عصر رضاشاه، این نسبت به ۱۱ و در عصر پهلوی دوم به ۱۴ درصد رسید. به‌طور کلی، اصلاحات ارضی ضربه‌ای اساسی بر پیکر نظام ایلیاتی و زمین‌دار ایرانی وارد کرد و موجب کاهش نخبگان آنها در قوه‌های مقننه و مجریه شد.

گام اساسی سیاست آمریکا در به‌دست گرفتن امور سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی کشور در قوهٔ مجریه توسط نخبگان تربیت‌شده و مورد حمایت خود، تشکیل «کانون مترقی» و سپس حزب «ایران نوین» بود. این نخبگان جدید، پس از روی کار آمدن دولت منصور امور اجرایی کشور را در دست گرفتند. در قوهٔ مقننه هم این رویکرد، با توجه به نیاز دولت پهلوی برای

اجرایی شدن برنامه‌های نوسازی، با جدیت دنبال می‌شد. این پژوهش در صدد است زمینه‌ها و چگونگی تغییر نخبگان در قوه مقننه را مورد بررسی قرار دهد. در زمینه تغییر نخبگان تحقیقاتی انجام شده است که مهم‌ترین آنها *نخبگان سیاسی ایران* اثر شجیعی است که نخبگان ایرانی در قوای مجریه و مقننه و خاستگاه آنها را از مشروطه تا انقلاب بررسی کرده است و از این لحاظ منبع با ارزشی محسوب می‌شود. کتاب‌های *طبقه متوسط جدید در ایران*، از ادیبی؛ و *ناکارآمدی نخبگان ایران بین دو انقلاب*، اثر از غندی هم اشاراتی به تغییر نخبگان در این برهه زمانی داشته‌اند. این پژوهش بر آن است که این تغییر نخبگان را با توجه به شرایط سیاسی- اجتماعی جهانی و با تکیه بر نظریه نوسازی تحلیل نماید.

زمینه‌های نوسازی اجتماعی - سیاسی در ایران

نوسازی^۱ را می‌توان مجموعی از برنامه‌ها و اقداماتی دانست که کشورهای توسعه‌نیافته برای رسیدن به موقعیت نزدیک یا مشابه توسعه‌یافتگی، براساس الگوی کشورهای پیشرفته غربی انجام می‌دهند. در این امر، قبل از هر چیز درک موقعیت یا احساس نیازی که کشورهای توسعه‌نیافته نسبت به تغییر موقعیت خود پیدا کرده‌اند، حائز اهمیت است. مفهوم نوسازی، به لحاظ تبارشناختی به کلان روایت ترقی و پیشرفت می‌رسد که در سده‌های هجده و نوزده در اروپا گفتمان حاکم بود. این نظریه، از لحاظ مبانی و خاستگاه، ریشه در تکامل‌گرایی داشت. نظریه تکامل‌گرایی، که محصول انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه بود، در حوزه زیستی تحت تأثیر نظریه منشأ انواع داروین، و در حوزه علوم اجتماعی تحت تأثیر نظریات اگوست کنت و اسپنسر، و حتی ایده تکامل روح هگل و نظریات اقتصادی مارکس قرار داشت. اندیشه ترقی^۲ در سده هجده اروپا مفهومی علمی و مبتنی بر قوانین تکامل اجتماعی شمرده می‌شد. اعتقاد به ترقی، متضمن این تلقی بود که الگوی شناخته‌شده‌ای برای پیشرفت وجود دارد که به‌طور ناگزیری در صورتی کلی روی می‌دهد و این اندیشه قابل تعمیم به تمام جوامع بشری است. مبنای اندیشه ترقی بر این بود که پیشرفت علم و صنعت در آینده منجر به بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی اجتماعی خواهد شد (پولارد، ۱۳۵۹: ۹-۱۱). اندیشه ترقی بر اساس اصالت علم تجربی- که دستاوردهای آن همگان را تحت تأثیر قرار داده بود- در پی ارائه قوانین ترقی و پیشرفت براساس فرضیات علمی بود. اندیشه ترقی، به‌عنوان یک جریان فرهنگی و اجتماعی نو، در نیمه سده

1. Modernization

2. The idea of progress

نوزدهم در کشورهای آسیایی چون ایران، عثمانی، و ژاپن باهدف نوسازی اجتماعی و اقتصادی نمایان شد(آدمیت، ۱۳۸۵: ۳). این اندیشه را تا سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه می‌توان جریانی چیره در میان تجددطلبان دانست(بهنام، ۱۳۷۵: ۳۵). برای نمونه، از نظر آخوندزاده، ترقی یا «پروقره» عبارت است از «آنکه مردم در هر خصوص، از قبیل علوم و صنایع و عقاید آن‌ا فائز طالب ترقی بوده و در نجات یافتن از جهالت و وحشی‌گری کوشش نمایند»(آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۹). اندیشه ترقی و پیشرفت در دوره پهلوی در قالب نوسازی پدیدار شد.

در سال‌های نخست بعد از جنگ جهانی دوم، مؤثرترین ابزاری که اتحاد شوروی و احزاب و گروه‌های کمونیستی در سراسر جهان به‌عنوان رقیب اصلی کاپیتالیسم و در رأس آن آمریکا- به‌عنوان رهبر جهان سرمایه‌داری- به‌کار می‌گرفتند، سلاح ایدئولوژیک بود. آنها، با برشمردن معایب جهان سرمایه‌داری همچون فاشیسم، استثمار کارگران و طبقات پایین جامعه، و سایر معایب سرمایه‌داری، تنها راه نجات جهان را در تحقق شعارهای سوسیالیسم و رهایی از سرمایه‌داری اعلام می‌کردند. آمریکا برای مقابله با این مسئله اقدام به طرح یک نظریه مقبول جهت توسعه کشورهای جهان سوم کرد که به نظریه نوسازی معروف شد. این نوگرایی تنها جنبه اقتصادی نداشت، تمامی ابعاد جامعه از جمله ابعاد اجتماعی و فرهنگی را نیز شامل می‌شد. بستر تاریخی نظریه نوسازی محصول سه رویداد مهم بعد از جنگ جهانی دوم است. نخستین رویداد، ظهور ایالات‌متحده به‌عنوان یک ابرقدرت بود که بعد از جنگ و در دهه ۱۹۵۰ مسئولیت اداره امور جهان سرمایه‌داری را برعهده گرفت. واقعه دوم، گسترش جهانی کمونیسم بود که اتحاد شوروی نفوذ خود را نه تنها در اروپا، بلکه به آسیا و حتی آمریکا نیز گسترش داد. رویداد سوم، تجزیه امپراتوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا، و امریکای لاتین بود که موجب ظهور شمار بسیاری از دولت-ملت‌های جدید در جهان سوم گردید. این کشورهای نوظهور، هریک به‌دنبال الگویی برای رشد و توسعه و همچنین اعتلای سیاسی و استقلال خود بودند. در یک چنین زمینه تاریخی‌ای بود که نخبگان سیاسی در آمریکا، اندیشمندان علوم اجتماعی را به مطالعه درباره کشورهای جهان سوم ترغیب نمودند تا ضمن ارائه الگویی برای این کشورها و دستیابی به توسعه اقتصادی، اجتماعی و ثبات سیاسی، از غلتیدن این کشورها به دامان بلوک کمونیستی جلوگیری نمایند(سو، ۱۳۸۶: ۲۹). بدین ترتیب، نسل جدیدی از محققان جوان علوم سیاسی، اقتصاددانان، کارشناسان، و روان‌شناسان دانیل لرنر و دوسلاپول

با حمایت سخاوتمندانه دولت آمریکا و بنیادهای خصوصی شروع به مطالعه درباره کشورهای جهان سوم کردند؛ به طوری که می توان گفت بنیادهای مکتب بین رسته ای نوسازی را در آمریکا پایه گذاری کردند. به دنبال آن، مؤسسات پشتیبان اقتصادی و مطالعاتی با تخصیص منابع مالی و چاپ نشریات و جراید، آن را به یک جنبش اجتماعی پرتحرک تبدیل کردند (سو، ۱۳۸۶: ۲۰). آمریکا، از نظریه نوسازی به عنوان یکی از مهم ترین ارکان ایدئولوژی دیپلماسی عمومی خود بهره برداری می کرد.

مهم ترین نماینده مکتب نوسازی در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی، که نظریاتش مبنای ارائه الگوی توسعه به کشورهای جهان سوم و اساس سیاست خارجی آمریکا گردید، والت ویتمن روستو^۱ اقتصاددان و جامعه شناس آمریکایی بود. وی، که سمت استادی کرسی تاریخ اقتصاد را در مؤسسه علم و صنعت ماساچوست بر عهده داشت، به عنوان مشاور برجسته رئیس جمهور کندی و مسئول ستاد برنامه ریزی وزارت خارجه برگزیده شد. جایگاه وی در نظریات نوسازی به گونه ای است که از وی با عنوان «مارکس نظام سرمایه داری» یاد می شود. چراکه اثر وی هم تا حدود زیادی به تقلید از نظریات اقتصادی اجتماعی مارکس نوشته شده و او نیز به ترقی جوامع در طول چند مرحله اعتقاد داشته است (جبروند، ۱۳۶۸: ۳۴). اثر معروف وی با عنوان «مراحل رشد/اقتصادی» (Rostow, 1952) که در این سال ها به چاپ رسید، از حمایت و اعطای بورس از جانب بنیاد کارنگی^۲ بهره می برد (خدایی، ۱۳۸۶: ۳۰). این اثر کلاسیک نظریه نوسازی، که تحت تأثیر نظریه کارکردگرایی پارسونز قرار دارد، به وجود پنج مرحله عمده در جریان فرآیند توسعه اقتصادی اعتقاد دارد که از جامعه سنتی آغاز و به جامعه مصرف انبوه ختم می شود. بین این دو قطب توسعه، چیزی قرار دارد که روستو آن را مرحله خیز^۳ می نامد. به اعتقاد روستو، اینکه کشورهای جهان سوم بتوانند از این مرحله مقدماتی فراتر بروند، به یک نیروی محرکه نیاز دارند. یک انقلاب سیاسی یا اجتماعی که بتواند به بازسازی نهادهای جامعه بپردازد و ساختار لازم را برای ورود به مرحله خیز پدیدار سازد. به عبارتی، منابع و سرمایه ها باید به گونه ای بسیج شوند تا نرخ سرمایه گذاری مولد تا ده درصد درآمد مالی را افزایش دهند (Little, 2008: 195). به نظر روستو، این منابع و سرمایه ها باید از محل هایی چون مصادره اموال و زمین های زمین داران

1. W.w.rostow

2. Karnegie fundation

3. take off stage

و با ابزارهای مالیاتی تامین شود.^۱ اگر یک کشور بتواند این حداقل ۱۰ درصد درآمد ملی را به صورت منظم و پیوسته به درون اقتصاد تزریق کند، گذارهای مولد را می‌تواند در یک بخش عمده چون تولید کارخانه‌ای آغاز و سپس به سرعت به دیگر بخش‌های اقتصادی گسترش دهد. روستو، بر پایه این مدل رشد پنج مرحله‌ای خود- یعنی جامعه سنتی، شرایط مقدماتی برای خیز، خیز، حرکت به سمت بلوغ، و جامعه مصرف‌انبوه- مدعی بود که یک راه حل ممکن و عملی برای توسعه کشورهای جهان سوم پدیدآورده است. این الگوی توسعه شبه‌سوسیالیستی، نه برای جهان سرمایه‌داری که برای کشورهای جهان سومی مانند ایران، مصر و هند طراحی شده بود (روستو، ۱۳۷۴: ۱-۳). روستو تأکید داشت که اگر مشکلات کشورهای جهان سوم ریشه در فقدان سرمایه‌گذاری مولد از سوی آنها دارد، پس راه حل آن نیز ادامه کمک‌های خارجی در قالب سرمایه، فناوری، و دانش فنی برای این کشورها خواهد بود. سیاست‌گذاران عرصه خارجی آمریکا نیز بدین ترتیب در همراهی با نظریات روستو، ارسال کمک‌های مالی و فنی آمریکا را به‌عنوان بهترین راه برای اجرای نوسازی به کشورهای جهان سوم دانسته و سالانه صدها میلیون دلار به‌منظور زمینه‌سازی و ایجاد بخش‌های زیربنایی و تولیدی به این کشورها پرداخت می‌کردند و هزاران کارشناس اقتصادی و فنی آمریکایی هم به این کشورها گسیل می‌شدند تا آنها را در رسیدن به مرحله خیز یاری دهند (سو، ۱۳۸۶: ۴۵).

نظریات نوسازی، یک سری نظریات علمی و دانشگاهی نبودند. این نظریات در چارچوب نقش جدید آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم معنی پیدا کرد و مبنای سیاست‌گذاری‌های خارجی ایالات متحده قرار گرفت. این نظریات به‌طور ضمنی توجیهی برای روابط نامتقارن قدرت میان جوامع سنتی و نوگرا را فراهم آوردند. به این معنی که چون آمریکا مدرن و پیشرفته، و کشورهای جهان سوم، سنتی و عقب‌مانده هستند؛ این گروه از کشورها باید برای راهنمایی و الگوگیری به آمریکا رجوع نمایند. دیگر اینکه نظریات نوسازی به سیاست‌حضور اقتصادی و فنی آمریکا برای انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در دیگر کشورها مشروعیت می‌بخشید. زیرا اگر کشورهای جهان سوم قرار بود به نوسازی و مدرن شدن دست یابند، این کار توسط آمریکا و با اعزام مشاوران، حضور شرکت‌های بزرگ آمریکایی و سرمایه‌گذاری در آن کشورها و اعطای

۱. این نظریات کاملاً با آن اصلاحاتی که به‌عنوان انقلاب سفید در ایران مطرح گردید، مطابقت دارد. در این باره بنگرید به: پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۵.

وام‌ها صورت می‌پذیرفت، که همهٔ اینها با خواست و منافع آمریکا مطابق بود. همچنین، نظریهٔ نوسازی تهدید کمونیسم برای کشورهای جهان سوم را مرتفع می‌کرد. زیرا اگر این کشورها خواهان نوسازی بودند باید همان مسیری را که آمریکا عبور کرده طی نمایند، نه راهی را که نظریات مارکسیستی ارائه می‌دهند. به‌طور کلی، در ادبیات نوسازی چیزهایی که به‌صورت جدی موجبات آزدگی خاطر کاخ سفید و سیاست‌گذاران وزارت خارجه آن کشور را فراهم آورد، بسیار ناچیز بود (سو، ۱۳۸۶: ۵۲).

گفتمان مرکزی نظریهٔ نوسازی معطوف به مباحث توسعه و مسائل اقتصادی است، با این حال، بسیاری از مسائل اجتماعی و فرهنگی جوامع را نیز شامل می‌شود. زیرا نظریات نوسازی حاوی مفاهیم خاصی است که خواهان ایجاد دگرگونی در ابعاد و مسائل اجتماعی و فرهنگی کشورهای جهان سوم است. در چنین دورنمایی از نوسازی، تغییر و دگرگونی هم شامل الگوهای مادی زندگی است و هم تحول در شیوهٔ تفکر و اندیشه و به‌طور کلی بعد فرهنگی زندگی. در این رابطه، مفهوم مدرنیزاسیون، لفظ جامعی است؛ زیرا همهٔ نهادها، سازمان‌ها، اندیشه‌ها و نمادها را در بر می‌گیرد. در واقع، مدرنیزاسیون فقط شامل تقلید یا اقتباس از ابعاد مادی تمدن جدید غرب نیست؛ بلکه تغییر و تحول در نهادهای آموزشی، فنی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و حتی فرهنگی یک کشور را شامل می‌شود (توسلی، ۱۳۸۲: ۵). به‌طور کلی، وابستگی تمام‌عیار فرهنگی در کشورهای جهان سوم به کشورهای غربی در درجهٔ نخست ناشی از انتخابی است که نخبگان جامعه برای توسعه و نوسازی کشورهای خود انجام می‌دهند و از طریق این انتخاب، زندگی ملی، فرهنگی، و اقتصادی آنها تابع نظام سرمایه‌داری جهانی می‌گردد (شیلر، ۱۳۹۰: ۷۸). از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظریه، این بود که نوسازی فرآیندی تدریجی، رو به پیشرفت، و تک خطی است که جوامع بشری را به‌طور بازگشت‌ناپذیری از یک مرحلهٔ ابتدایی به یک مرحلهٔ پیشرفته سوق می‌دهد. در آغاز این مرحله، جوامع سنتی جهان سومی، و در پایان آن جوامع پیشرفتهٔ غربی (آمریکا) قرار داد. بنابراین، نوسازی یک فرآیند غربی شدن یا به عبارت بهتر آمریکایی شدن است. در ادبیات نوسازی، گونه‌ای تمایل شدید به غربی و آمریکایی شدن وجود دارد. ایالات متحده، به‌عنوان الگویی جهت تقلید دیر رسیدگان به عرصهٔ نوسازی مطرح است (سو، ۱۳۸۶: ۴۹). از دید حامیان این نظریه، توسعه‌نیافتگی بازتاب دین‌داری سنتی و ارزش‌های ماقبل مدرن است. بنابراین، کشورهای پیشرفتهٔ غربی باید ارزش‌های مدرن را به

ملت‌های عقب‌مانده تلقین نموده و به‌وسیلهٔ کمک‌های اقتصادی، فرهنگی، و نظامی موجبات پیشرفت آنها را فراهم سازند (رینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۲). اهمیت دگرگونی ارزش‌ها در این مکتب به اندازه‌ای است که نوسازی منوط به جایگزینی ارزش‌های جدید به جای ارزش‌های سنتی و ابتدایی است. بنابراین، تغییر ارزش‌ها مهم‌ترین شرط نوسازی است (فاضلی، ۱۳۷۵: ۲۵۹). از سوی دیگر، فرآیند نوسازی فرآیندی رو به پیشرفت است. ضمن اینکه این فرآیند، ارزش‌گذاری شده است و در یک طرف آن جامعهٔ سنتی و ابتدایی با ارزش‌های ماقبل مدرن و نامطلوب قرار گرفته و در پایان آن یک مرحلهٔ مطلوب با ارزش‌های پس‌سنندیده قرار دارد و اصولاً یکی از عوامل توسعه‌نیافتگی وجود موانع و مقاومت‌های فرهنگی است که ارزش‌های سنتی در مقابل آن پدید می‌آورد. از بنیان‌های اساسی نظریهٔ نوسازی این مبنا بود که توسعه‌نیافتگی پیامد مستقیم عوامل روان‌شناختی و فرهنگی درون جوامع جهان سومی است و عوامل خارجی چون استعمار و استعمار کشورهای اروپایی در این زمینه هیچ نقشی ندارند (افروغ، ۱۳۷۲: ۳۴۸).

مکتب نوسازی بین دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی، پارادایم مسلط نظریه‌های توسعه در جهان بود. اما از دههٔ هفتاد انتقادات جدی بر آن وارد شد و با طرح مکاتبی چون نظریهٔ وابستگی، و بعدها نظام جهانی والرشتاین تقریباً کنار رفت. این بی‌اعتمادی، به‌دنبال آن پدید آمد که به‌کارگیری نظریهٔ نوسازی و کمک‌های اقتصادی و فنی آمریکا نه تنها به توسعه، رفاه، و دموکراسی کشورهای جهان سوم منجر نشده؛ بلکه عامل مسائل و مشکلات عمدهٔ اقتصادی و اجتماعی این کشورها گردید (رینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۲). همچنین، بسیاری از نظریه‌پردازان، نوسازی معادل غربی یا آمریکایی شدن را به شدت به چالش کشیدند. آنها بر این نکته تأکید می‌کردند که چون نوسازی ابتدا در غرب به‌وجود آمده است، نمی‌توان مدرن‌سازی را یک الگوی جهان‌شمول به حساب آورد که باید آن را در هر جای دیگری تکرار و بازسازی کرد. این نظریه، یعنی مدرن‌سازی برابر با غربی‌سازی خطرناک است، چراکه نقش و اهمیت نیروهای بومی - چه افراد و انجمن‌ها و چه نهادهای اجتماعی و فرهنگی و شرایط اجتماعی و جغرافیایی حاکم بر آن را نادیده می‌گیرد (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۷). این فرآیند تک خطی در مکاتب بعدی و به‌ویژه نظام جهانی والرشتاین به کنار نهاده شده است (لوفان بومر، ۱۳۸۰: ۸۱۱؛ مندالیوس، ۱۳۸۵: ۱۴۶). این مسئله که نظام ارزشی یک کشور مانع نوسازی است و در فرآیند نوسازی به تدریج این ارزش‌های سنتی محو و ارزش‌های جدید جایگزین آن می‌شود، در عمل در بسیاری از جوامع

نه تنها نظام ارزشی مانع توسعه نشده، بلکه در برخی موارد زمینه لازم را برای توسعه و نوسازی فراهم آورده است (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۴). به طور کلی، نظریه از دید بسیاری از منتقدان به ویژه مارکسیست‌ها، چیزی بیش از ایدئولوژی جنگ سرد نیست که برای توجیه دخالت‌های آمریکا در جهان سوم طراحی شده است (سو، ۱۳۸۶: ۷۷).

کاربست نظریات نوسازی در ایران

مطالعات و طراحی برنامه‌های نوسازی در ایران را مؤسسات و نهادهای دولتی و خصوصی آمریکایی انجام دادند. گروه مطالعاتی دانشگاه هاروارد، که بخشی از بودجه مطالعاتی آن را بنیاد فورد تأمین می‌کرد، شروع به تهیه یک برنامه اقتصادی در ایران کردند. خود شاه و دولت پهلوی هم که با واقعیت‌های مربوط به سیاست خارجی آمریکا و مسائل و مشکلات داخلی مواجه شده بود، خود را سیاستمداری چاپک و انعطاف‌پذیر نشان داد تا رضایت آمریکایی‌ها را برای تداوم حکومت خود جلب نماید. خود روستو با شاه دیدار داشته و لزوم اصلاحات را به وی یادآور شده بود (فرح پهلوی، ۱۳۸۲: ۳۶۵). در اواخر دهه سی، گروهی از اقتصاددانان ایرانی با گروه مشاورانی که بنیاد فورد سرپرستی آنها را برعهده داشت و به منظور تهیه برنامه‌ای درازمدت برای نوسازی کشور در حال مطالعه بودند، همکاری و همراهی می‌کردند (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۶۴ و ۱۶۸).

در مورد حاکمیت مبانی مکتب نوسازی بر ذهن شاه و کارگزارانش و نگاه قالبی به ارزش‌های سنتی و مدرن شواهد و مدارک فراوانی وجود دارد. علی بنوعزیزی، که برنامه نوسازی دولت پهلوی در ایران را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است، مهم‌ترین ویژگی‌های آن را بدین شرح می‌شمارد: ۱. ارائه تصویری آرمانی از جامعه غرب، ۲. ارائه تعریفی از سنت بر حسب جنبه‌های ایستا و منفی آن، و ۳. ارائه استدلال مبنی بر اینکه جهان سوم باید پیش از رسیدن به مرحله نوسازی از شر موانع سنتی خود خلاص گردد (سو، ۱۳۸۵: ۹۶ و ۹۷). ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا، درباره شاه می‌نویسد: «شاه مدعی بود که روحانیون سد راه پیشرفت کشور هستند و به خاطر حفظ قدرت و منافع مادی خود با برنامه‌های اصلاحی او مخالفت می‌کنند» (سولیوان، ۱۳۸۴: ۸۹). همایون کاتوزیان، که از صاحب‌نظران به نام اقتصاد سیاسی ایران است عقیده دارد که برنامه‌های عمرانی دوم (۱۳۳۵-۱۳۴۱) به بعد، براساس نسخه استاندارد دی که روستو برای توسعه و نوسازی اقتصادی کشور پیچیده بود و در آن نحوه تخصیص بودجه برای قسمت‌های اقتصادی کشور را بیان کرده بود، طراحی شده بود و این اولویت‌ها کاملاً با نسخه کتاب مراحل

رشد اقتصادی وی صورت‌بندی شده بود (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۲۴۸). شکل‌گیری سازمان برنامه و بودجه، و ریاست ابوالحسن ابتهج، که از مرتب‌ترین با محافل اقتصادی و فناوری آمریکا بود و نیز حسنعلی منصور، که دبیر کل شورای اقتصادی گردید، اقتصاد ایران را به سمت رویکرد آمریکایی سوق داد. طرح‌های عمرانی و توسعه‌ای، براساس برنامه‌های اقتصادی آمریکا طراحی می‌شد. دانش‌آموختگان آمریکا و اروپا، چون خداداد فرمانفرمائی‌ان، مصدر امور برنامه‌ریزی سازمان شدند و برنامه‌ریزی‌ها با مشاوره و کمک مؤسسات، دانشگاه‌ها، و شرکت‌های آمریکایی به انجام می‌رسید. در دولت اقبال، منصور وزیر کار شد و منوچهر گودرزی، متخصص مدیریت سیستمی از آمریکا، ریاست شورای سازمان برنامه‌ریزی را برعهده گرفت. جمشید آموزگار، از دانش‌آموختگان آمریکا هم در این بستر فعال شد و وزارتخانه‌های کار و کشاورزی را برعهده گرفت. آموزگار برای انجام اصلاحات اقتصادی با ویلیام وارن، کارشناس امور اقتصادی آمریکا ارتباط وسیع داشت (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۲۷۸). برنامه‌های سوم و چهارم، به دست دانش‌آموختگان جوان دانشگاه‌های آمریکا و اروپا، در سازمان برنامه و با همکاری مشاوران بنیاد فورد و دانشگاه هاروارد تهیه و تدارک دیده شد. زمینه‌های اجرایی شدن این نظریات از سال‌ها قبل فراهم شده بود. در این باره قراردادی بین سازمان برنامه و بودجه، به ریاست ابتهج و دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۵۶ جهت اعزام تعدادی از متخصصان و مشاوران اقتصادی و برنامه‌ریزی به مدت دو سال - که تمدید هم شد- منعقد گردید. رابط انتخاب و اعزام این افراد فردی به نام ادوارد میسون^۱، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد بود. بنابر اظهارات فرمانفرمائی‌ان، در تدوین برنامه سوم علاوه بر این مشاوران، سفارت آمریکا هم دخیل بوده است (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۸۱: ۱۷۷ و ۲۴۲). مدیران و دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی‌های اقتصادی این دهه‌ها خود به وجود یک گروه منسجم و شبکه‌بندی شده در مسائل برنامه‌ریزی اقتصادی اعتراف دارند. خداداد فرمانفرمائی‌ان، با اشاره به همکارانش که در مسائل اقتصادی و برنامه‌ریزی هم‌عقیده بودند، می‌گوید: «من اعتقاد داشتم که این مافیای برنامه‌ریز باید در تمام وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی دست داشته باشد» (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۸۱: ۲۵۸). مجیدی هم بر وجود گروهی منسجم در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی درباره مسائل اقتصادی ایران تأکید می‌کند (مجیدی، ۱۳۸۱: ۳۳۷). بسیاری از شواهد، مدارک، اسناد، و خاطرات از شخص شاه گرفته تا عوامل و کارگزارانش چنین رویکردی

1.mason

را تأیید می‌نمایند. علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد و رئیس دانشگاه تهران، که از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ - یعنی بیشترین سال‌های دهه ۴۰ - مسئول سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های اقتصادی کشور را برعهده داشت، در خاطراتش می‌گوید: «من همیشه اعتقاد داشتم که ایده‌آل ما باید این باشد که یک روز جامعه‌ای درست بکنیم که شبیه جامعه‌های پیشرفته آمریکا یا اروپای غربی یا ژاپن باشد. بنابراین، با وجود برخوردهای فردی، نظر کلی مثبتی نسبت به آمریکا داشتیم» (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۱۳۵). در راستای برنامه‌های اجتماعی انقلاب سفید، آموزش عمومی و متوسطه بیش از سه برابر شد. سپاهیان دانش به روستاها اعزام شدند و نرخ باسوادی از ۲۶ به ۴۲ درصد در سال‌های پایانی رژیم ارتقا یافت. آموزش عالی در کشور به شتاب گسترش یافت و با توجه به افزایش درآمدهای دولت، گسیل دانشجویان به اروپا و آمریکا روند فزاینده و روبه‌رشدی یافت (ادیبی، ۱۳۵۸: ۹۱، گزارش اقتصادی ایران سال ۱۳۵۸: ۱۲۵). با اجرای برنامه‌های مدرنیزاسیون رژیم پهلوی، شیوه تولید کشور دچار دگرگونی شد. خدمات و صنعت با رشد بی‌سابقه‌ای مواجه شد و کشاورزی دچار افول نسبی گردید. اشتغال در بخش کشاورزی از ۵۶ درصد نیروی کار در سال ۱۳۳۶، به ۴۶ درصد در سال ۴۶ و به ۳۴ درصد در آستانه انقلاب کاهش یافت. در مقابل، شمار کارگران خدماتی و صنعتی به شدت افزایش یافت و فعالان بخش کشاورزی جذب آن شدند. سیل مهاجرت از روستا به شهر شتاب گرفت. جمعیت شهرنشین به شدت گسترش یافت، چنان‌که از ۲۶ درصد کل جمعیت در سال ۱۹۴۶، به ۴۷ درصد در سال ۱۹۷۶ ارتقا پیدا کرد، که بخش عمده آن نتیجه مهاجرت مستقیم روستاییان به شهرها بود (Amirarjomand, 1988: 217).

تلاش برای تغییر نخبگان جامعه

در زمینه مسائل توسعه که وحدت نظری در این باره پدید آمده بود، یکی از جنبه‌های مهم نوسازی در جهان سوم، تأکید بر نقش کادرهای رهبری در کشورهای جدید است. سیاستمداران آمریکا و گردانندگان بنیادهای فعال در این زمینه بر این اعتقاد بودند که مشکلات توسعه در جهان سوم باید با دستیابی به رشد اقتصادی مستمر، ارزشیابی پروژه‌ها و برنامه‌ریزی مفصل و دقیق و به‌کارگیری فناوری مناسب حل کرد. بنابراین، بنیادها تلاش فراوانی می‌کردند تا نخبگان بومی به‌منظور اداره تشکیلات پیچیده به مهارت‌های فن‌سالاری (تکنوکراسی) مسلط باشند. این بومیان، که با تحصیل در دانشگاه‌های آمریکایی یا مشابه آنها در جهان سوم باید با اعتقاد به

نظریات نوسازی و مسیر الگوی مورد حمایت بنیادها را طی نمایند و از این طریق رشد اقتصادی قابل حصول بود (برمن، ۱۳۷۳: ۲۳۷). بنیادها بر اهمیت علوم اجتماعی و اقتصاد و اهتمام بر ایجاد و راه اندازی دانشکده‌های مربوط اهتمام خاصی نشان می‌دادند؛ زیرا بنیادها به خوبی می‌دانستند بین این رشته‌ها و فرآیند سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای رابطه‌ای نزدیک وجود دارد. همچنین، پذیرش هنجارهای علوم اجتماعی غرب از جانب نخبگان جهان سوم، می‌تواند نقشی اساسی در تضمین این مسئله باشد که این افراد راه‌هایی را برای توسعه اقتصادی و اجتماعی بر خواهند گزید که در راستای منافع ایالات متحده باشد. «مؤسسه خدمات مشاوره‌ای توسعه» که در دانشگاه هاروارد مستقر بود و با کمک بنیاد فورد اداره می‌شد، به تربیت اقتصاددانان و کارشناسان امور مالی جهان سوم می‌پرداخت (ساکما، ۱۲۰۹۳-۲۲۰). برای دستیابی به این هدف، آمریکایی‌ها، خواهان نوسازی سیستم اداری، اقتصادی، و فرهنگی ایران بودند و برای این کار برنامه بلندمدتی را طراحی کرده بودند. در دهه ۲۰ کمک‌های نظامی، فنی، و اقتصادی آمریکا شروع شده بود، ولی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این کمک‌ها به هیچ‌وجه قابل توجه نبود. یکی از عوامل اصلی این امر، عدم اعتماد آمریکایی‌ها به هیئت حاکم ایران بود که در همه‌جا آنها را با رهبران فاسد حزب کومین‌تانگ چین مقایسه می‌کردند و روزنامه‌های آمریکایی کمک به ایران را مانند «ریختن پول در لانه موش» تعبیر می‌کردند (مهدوی، ۱۳۷۱: ۱۴۳). برنامه‌های اساسی اصل چهار ترومن شامل نوسازی کشاورزی، صنعتی، و کادر اداری به طور کلی بود^۱. کارشناسان اصل چهار، کارشناسان کشاورزی، صنعتی، ماشین‌آلات، بهداشت، و تعلیم و تربیت بودند. از مهم‌ترین برنامه‌های آن آموزش کارمندان ادارات و اجرای دوره‌های آموزشی و حتی اعزام این کارمندان برای شرکت در دوره‌های آموزشی به آمریکا بود (بشیر گنبدی، ۱۳۸۳: ۶۱۶). دکتر علینقی عالیخانی، که مدت‌ها رئیس دانشگاه تهران و وزیر اقتصاد در دوره پهلوی بوده است، درباره تربیت کادر اداری در برنامه اصل چهار ترومن می‌گوید: «نمایندگان اصل ۴ در تربیت کادر منحصر به فرد بودند. به این معنی که برای جوان‌های تحصیل کرده ایرانی این امکان را فراهم کردند که در مرحله اول به جای این که به سازمان‌های

۱. خود شاه هم در نوشته‌هایش به تقدیر از اقدامات اصل چهار در این زمینه پرداخته از جمله: «یکی از کارهای مهم اصل چهار ... اصلاح فنی ادارات دولتی است و صدها نفر از افراد ایرانی را برای تحصیل و مطالعه در رشته‌های مخصوص به کشورهای خارج گسیل داشته است» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۶۱۶).

اداری سنتی ایرانی بروند، به اصل چهار بروند و در واقع با سبک اداری آمریکایی آشنایی پیدا کنند و بعد آن چیزی را که فراگرفتند، منتقل بکنند به دستگاه‌های اداری ایران، و این هم که این‌ها چرا از آمریکا رفته‌ها استفاده می‌کردند، خیلی جوابش روشن است، به خاطر این که زبان انگلیسی می‌دانستند و این کار به نفوذ آمریکا کمک می‌کرد» (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۱۳۰) نوسازی سیستم اداری و آموزش کادر اداری و برنامه‌ریزی اقتصادی در بسیاری از برنامه‌های رسمی و غیررسمی آمریکا در ایران دیده می‌شود. برنامه‌هایی چون فولبرایت در زمینه تبادل استاد و دانشجو، یکی از اهدافش آموزش و هدایت نخبگان در راستای اهداف نوسازی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی آمریکا بوده است. این نخبگان بالقوه، از میان شخصیت‌های سیاسی، تجاری، فرهنگی، دانشگاهی، و هنری انتخاب شده و برای ارائه بورس و آموزش و جذب آنها از طریق کمیته‌ای به نام «کمیته بورس رهبران» در سفارت آمریکا، اقدام می‌شد. اعزام افرادی در اولویت قرار داشت که در بازگشت می‌توانستند بر روی گروه‌های مهم جامعه تأثیرگذار باشند. چارچوب شناسایی نخبگان از روی دستورالعملی صورت می‌گرفت که در وزارت امور خارجه آمریکا تهیه شده بود (آشنا، ۱۳۸۲: ۲۱۴).

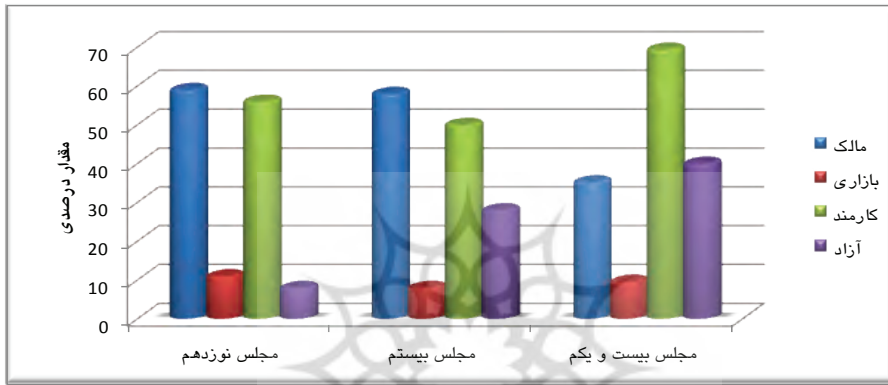
شاه و آمریکایی‌ها، دهه سی و چهل را دهه گذار سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ایران می‌دانستند. اقتصاد ایران این سال‌های گذار تا سال ۴۲ را در راستای خطوط وابستگی به آمریکا طی می‌کرد. اصلاحات ارضی قرار بود به نظام دهقانی سهم بری پایان دهد و اقتصاد کشور به صورت زیربنایی دچار دگرگونی شود (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷۰). آنها احساس می‌کردند که از طریق برنامه‌های مختلف خود و به خصوص آموزش و تربیت دانشجویان ایرانی و کارمندان ادارات از طرق مختلف، توانسته‌اند نسلی را تربیت کنند که آمادگی لازم برای به دست گرفتن امور کشور را دارند. آنها بر این نظر بودند که نباید اجازه دهند، هدایت برنامه‌های توسعه و نوسازی کشور از حیطه نفوذ آمریکا خارج شود، لذا برخی نخبگان و طبقه متوسط را به عنوان حاملان و عاملان نوسازی مورد توجه و حمایت قرار دادند. در دهه چهل، ساخت یک طبقه متوسط ایرانی که نسبت به اقتضائات قرن بیستم حساس بوده و با اهداف اساسی آمریکا همسو باشد، در اولویت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی شاه و آمریکا قرار گرفت. زمینه‌سازی سیاست‌های آمریکا و دولت پهلوی به نحوی بود که بیشتر دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل کرده و نخبه‌ترین افراد سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایران از طریق برنامه‌هایی چون فولبرایت و اصل

چهار از آموزش‌های کارشناسان آمریکایی برخوردار شده بودند و در بسیاری از سمینارها و دوره‌های آموزشی در آمریکا شرکت کرده بودند. در عرصه سیاسی و اقتصادی کشور شبکه‌ای از نخبگان مورد حمایت آمریکا به وجود آمده بود که با حمایت و پشتیبانی آمریکا و شاه بر نخبگانی که طرفدار سیستم انگلیس یا فرانسه بودند، برتری لازم را به دست آورده بودند. این افراد، کم‌کم در مهم‌ترین مناصب اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی قرار می‌گرفتند. برای آنکه تحصیل کردگان دانشگاه‌های آمریکایی به عنوان شبکه‌ای از نخبگان با همدیگر در ارتباط باشند و مشکلات و موانع اشتغال آنها برطرف شود. کانونی شامل تحصیل کردگان آمریکا با عنوان «انجمن دانش‌آموختگان آمریکا» در سال ۴۲ ایجاد شد که شعباتی هم در شهرستان‌ها داشت و این انجمن مورد حمایت و پشتیبانی سفارت آمریکا نیز قرار داشت (آشنا، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

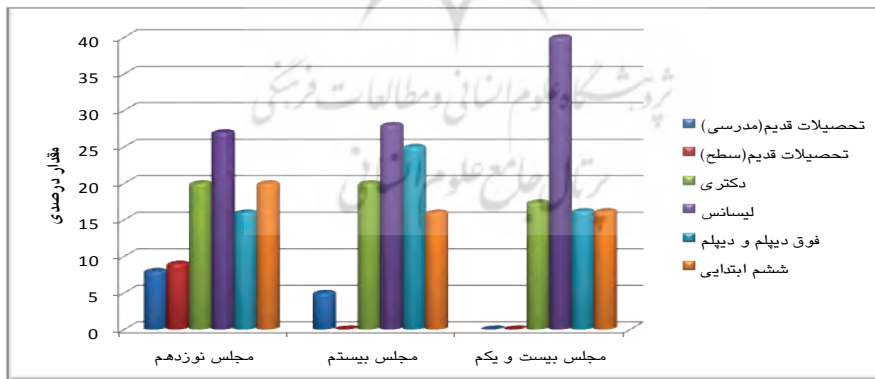
شاه و دربار، با اقدامات و زمینه‌سازی‌های خود، به تدریج خاستگاه خانوادگی و طبقاتی نخبگان دولتی را تغییر داده بودند. این امر با بررسی خاستگاه خانوادگی و شغل وزرا و نمایندگان مجلس شورای ملی در دهه‌های سی و چهل آشکار می‌گردد. در حالی که در دوره مشروطیت درصد وزرایی با زمینه خانوادگی زمین‌دار ۱۰/۵ درصد بود، در عصر رضاشاه به ۶/۳ درصد و در عصر محمدرضا به ۰/۷ درصد تنزل یافت. از تعداد ۲۲ نخست‌وزیر عصر محمدرضاشاه، یازده نفر از دیپلمات‌های سنتی، چهار نفر از نسل نخست‌وزیران رضاشاه، و بقیه از نسل تربیت‌شده دوره محمدرضا بودند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۲۹ و ۱۳۰). افزایش نخبگان با زمینه کارمندی، به‌ویژه پس از اصلاحات ارضی و برنامه‌های انقلاب سفید اوج بیشتری می‌گیرد. شاه که خواهان درهم شکستن قدرت عمده‌مالکان بود، به تدریج زمینه را برای ورود طبقه کارمندان دولتی و نخبگان جدید به عرصه دیوان‌سالاری فراهم کرد و آنها موفق شدند جای طبقه زمین‌داران را بگیرند. مقدمات اجرای برنامه‌های آمریکا و شاه برای اجرای اصلاحات اساسی از مجلس نوزدهم با تصویب قانون اصلاحات ارضی در ۲۴ اسفند ۱۳۳۹ فراهم می‌شد (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۳۲). مجلس نوزدهم در تاریخ ۱۰ خردادماه ۱۳۳۵ آغاز شد. در طول مجلس نوزدهم - که از این دوره به بعد مدت زمان مجلس شورای ملی چهار ساله شده بود - و در سال ۱۳۳۶، دو حزب دولتی ملیون، به رهبری منوچهر اقبال، و مردم، به رهبری اسدالله علم پایه‌گذاری شدند که در واقع بازوان انتخاباتی دولت محسوب می‌شدند. انتخابات مجلس بیستم هم در سال ۱۳۳۹ با حضور این دو حزب و گروه منفردین آغاز شد. در جریان انتخابات به علت تخلفات و تقلب‌های صورت

گرفته و فشارهای ناشی از آن شاه مجبور به لغو انتخابات شد. دوره بیستم مجلس شورای دوم اسفند ۱۳۳۹ گشایش یافت، که البته عمر آن چندان نپایید و با استعفای شریفامامی و نخست‌وزیری امینی مجلس منحل شد. هدف از منحل شدن مجلس این بود که زمینه برای اجرای برنامه‌های انقلاب سفید فراهم شود. در کنار همه تمهیداتی که برای اجرای برنامه‌های انقلاب سفید انجام می‌شد، یکی از اقدامات، تلاش برای تغییر خاستگاه طبقاتی نمایندگان مجلس بود. گام‌های ابتدایی این اقدام از مجلس نوزدهم آغاز و در مجلس بیستم تداوم یافت و در نهایت در مجلس بیست‌ویکم تکمیل شد. این امر با بررسی خاستگاه اجتماعی و طبقاتی نمایندگان کاملاً آشکار می‌شود. درصد نمایندگان مالک و زمین‌دار کاهش یافت و از ۵۷ درصد در دوره بیستم، به ۳۵ درصد در دوره بیست‌ویکم تنزل پیدا کرد. براساس آمار بیش از ۶۹ درصد نمایندگان در دوره بیست‌ویکم در بخش دولتی شاغل بوده‌اند. نسبت این گروه در ادوار بعدی همچنان سیر صعودی می‌پیماید و به بیش از ۷۷ درصد در دوره بیست‌ودوم و ۷۳ درصد در دوره بیست‌وسوم می‌رسد (شجیعی، ۱۳۸۳: ۳۵۸). از این زمان به بعد بافت خانواده‌های زمین‌دار هم عوض شده و فرزندان آنها تبدیل به نخبگان دولتی شدند. حضور روحانیان در مجلس هم به شدت کاهش یافت. در دوره مشروطیت ۲۴ درصد نمایندگان از روحانیان بودند، در عصر رضاشاه این نسبت به ۱۱ و در عصر پهلوی دوم به ۱۴ درصد تنزل یافت (شجیعی، ۱۳۸۳: ۳۶۲). به‌طور کلی، اصلاحات ارضی ضربه‌ای اساسی بر پیکر نظام ایلپاتی و زمین‌دار ایرانی وارد کرد و موجبات کاهش نخبگان آنها را در قوه‌های مقننه و مجریه فراهم ساخت. نمودارهای زیر به روشنی روند دگرگونی در خاستگاه اجتماعی و طبقاتی نمایندگان را در سه دوره مجلس شورای ملی نشان می‌دهد. در حالی که در مجلس نوزدهم نمایندگان مالک با ۵۹ درصد در اکثریت بودند، این روند در مجلس بیستم به ۵۸ درصد و در مجلس بعدی به ۳۵ درصد می‌رسد که نشان‌دهنده تحولی عمیق است (نمودار ۱). در نمودار دوم مشاهده می‌شود که هرچه از مجلس نوزدهم به مجلس بیست‌ویکم می‌رسیم، روند افزایش تحصیلات جدید و کاهش تحصیلات قدیمی شدت می‌گیرد که خود نشان‌دهنده نوعی دگرگونی در نخبگان از سنتی به طبقه متوسط جدید است. نمودار سوم نشان می‌دهد، در حالی که در ادوار قبلی اکثریت مجلس با کسانی بود که تعدد در نمایندگی داشتند، در مجالس نوزدهم و بیستم، شاهد کاهش تعدد انتخاب در نمایندگی افراد و در نهایت در مجلس بیست‌ویکم اکثریت با کسانی است که برای

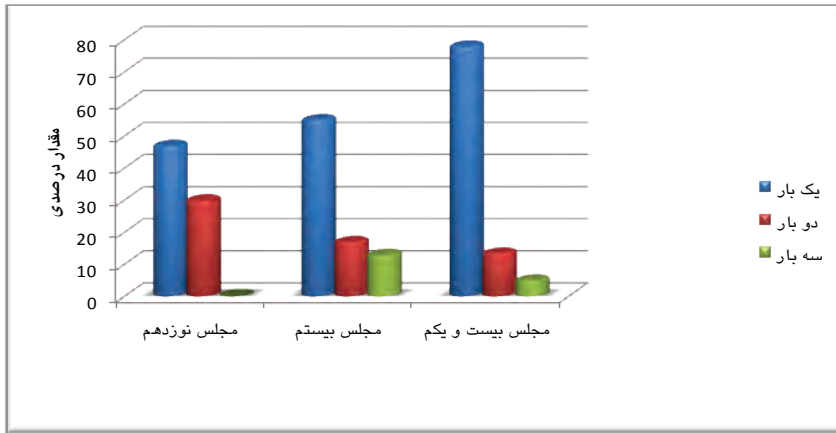
نخستین بار به نمایندگی انتخاب شده‌اند. در نمودار چهارم هم شاهدیم که هرچه از مجلس نوزدهم به مجلس بیست و یکم می‌رسیم، نمایندگان جوان تر می‌شوند که خود بیانگر تغییر نسل نمایندگان است. زمینه‌سازی تغییر نخبگان قوای دیگر از جمله قوه مجریه توسط این مجالس صورت می‌گرفت. کابینه‌هایی چون کابینه علم، امینی و سپس منصور از بطن چنین مجالسی درآمد بود. هر چند امینی احساس کرد که برای انجام اصلاحات مورد نظر، هنوز به قدر کافی تغییر در ترکیب مجلس صورت نگرفته و شاه ناچار به انحلال مجلس شد.



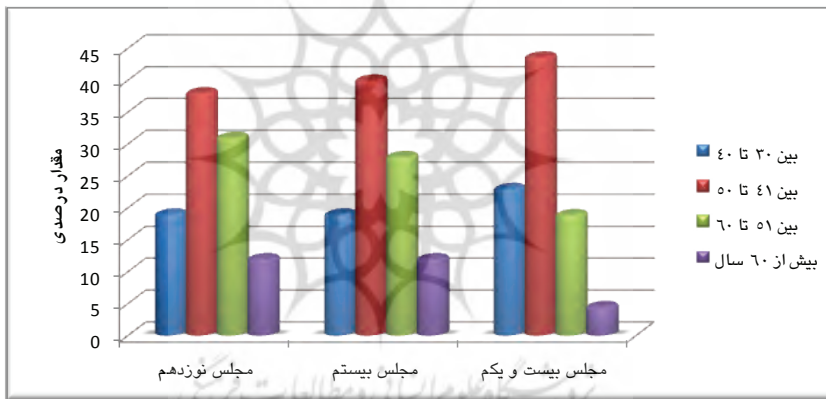
نمودار ۱. مقایسه میانگین شغلی نمایندگان مجلس



نمودار ۲. مقایسه میانگین تحصیلات نمایندگان مجلس



نمودار ۳. مقایسهٔ میانگین تکرار نمایندگی نمایندگان مجلس



نمودار ۴. مقایسهٔ میانگین سنی نمایندگان مجلس

گام اساسی سیاست آمریکا در به‌دست گرفتن امور سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی کشور توسط نخبگان تربیت‌شده و مورد حمایت خود، تشکیل کانون مترقی و سپس حزب ایران نوین بود. استیوارد راکول، کاردار سفارت آمریکا در اوایل دههٔ چهل نقش مهمی در ارسال گزارش‌ها و سپس زمینه‌سازی جهت به دست‌گیری امور توسط کانون مترقی داشته است. وی، در گزارش‌هایش به آماده بودن زمینه برای به‌دست گرفتن کابینه توسط کانون مترقی اشاره دارد (اسناد لانه جاسوسی ش. ۲۰، ۱۳۷۹: ۴۲). از سوی دیگر، شاه نیز در تملس‌هایی

که با آمریکایی‌ها داشت تمایل خود را برای روی کار آمدن این کانون اعلام کرده بود. شاه فکر می‌کرد که با روی کار آوردن این نسل جدید از فن‌سالاران و تحصیل‌کردگان نوگرا می‌تواند، گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن را با استفاده از دانش و فن این تحصیل‌کردگان جدید عملی سازد و برنامه‌های انقلاب سفید خود را به دست آنها اجرا کند. شاه، خود را با این نسل جدید بسیار راحت می‌دید. آنها جوان بودند، نسبت به شاه و سلطنت وفاداری خود را اظهار می‌کردند، و به لحاظ اندیشه و گرایش‌های فکری در مقایسه با نسل سنتی تر گذشته همگرایی بیشتری داشتند. بخشی از روابط شاه و کسانی چون هویدا، گرایش‌های غرب‌گرایانه آنها و صحبت‌های محرمانه و خصوصی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه بوده است (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۱۴). این در حالی بود که شاه تمایل داشت خود را از زیر سایه افراد باتجربه و مسن نسل گذشته که از حضور آنها در کابینه و در رأس امور احساس راحتی نمی‌کرد، آزاد کند. شاه و آمریکایی‌ها در نظر داشتند با به‌کارگیری این روشنفکران و فن‌سالاران نسل جدید، برای دولت پهلوی کسب مشروعیت نمایند. در یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا به وزارت خارجه، یکی از مهم‌ترین مسائل روز ایران را نارضایتی بخش بزرگی از جامعه، به‌خصوص روشنفکران و جوانان تحصیل‌کرده از رژیم شاه عنوان می‌کردند و پیشنهاد می‌شود که با سپردن نقشی به روشنفکران، عناصر جوان و طبقه روشنفکران با رژیم هم‌نوا تر می‌شوند (اسناد لانه جاسوسی ش. ۲۰، ۱۳۷۹: ۳۵). شاه، از طریق وارد کردن این فن‌سالارهای جدید فکر می‌کرد که با دادن این مناصب - که در واقع نوعی رشوه بود - می‌توانست با دچار شکاف کردن این روشنفکران و تحصیل‌کردگان، آنها را به همکاری با رژیم جلب کند. همچنین، بسیاری از ناراضیان و مخالفان سابق دولت را از این طریق به همکاری فراخواند و البته تا حدودی در این امر موفق شد. بسیاری از مخالفان دولت، از جمله توده‌ای‌ها و کمونیست‌های سابق، در دهه‌های چهل و پنجاه جذب دستگاه‌های دولتی شدند (مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۸۱).

کانون مترقی، شامل افرادی تحصیل‌کرده و فن‌سالار بود که دیدگاه‌های مشترکی درباره توسعه اقتصادی و نوسازی ایران داشتند. آنها افراد تحصیل‌کرده آمریکا و متمایل به آمریکا بودند (شاهدی، ۱۳۸۷: ۴۹۱). منصور، در نقش رهبر کانون، از همان آغاز به‌عنوان بازوی دولت عمل می‌کرد. عضویت افراد جدید با تأیید ساواک صورت می‌گرفت. کانون، با انتشار نشریه‌ای به نام «کاوش» و جذب برخی از بهترین نویسندگان ایران، خود را به‌عنوان یک کانون روشنفکری

معرفی و با انتشار مقالاتی در باب تداوم اصلاح و نوسازی سیستم اداری و اقتصادی ایران، لزوم به کارگیری فن‌سالاران (تکنوکرات‌ها) را به همگان گوشزد می‌کرد. در یکی از مقالات عنوان شده بود که «فن‌سالاران نیاز به نشان دادن قدرت به خواب‌رفته خود برای نابود ساختن ساختار قدیمی و بنا نهادن ساختار جدید بر روی ویرانه‌های آن دارند...» (کاوش، ۱۳۴۲: ۱۷). کانون، در زمانی که هیچ نهاد غیردولتی اجازه تأسیس نمی‌یافت، در دوران دو ساله خود به شدت فعال بود و تعداد اعضای آن در حال افزایش بود، به طوری که در سال ۴۲ به چند صد نفر می‌رسید. کانون، که بیشتر شامل افراد جوان با میانگین سنی ۳۷ سال بود، در دوران فعالیت دوساله خود تا تبدیل شدن به حزب، از حمایت دولت ایران و آمریکا برخوردار بود. شورای رهبری کانون - شامل منصور، هویدا، ضیاء شادمان، فتح‌الله ستوده، محمدعلی دشتی، غلامرضا نیک‌پی، هادی هدایتی، منوچهر کلالی، منوچهر شاهقلی، محسن خواجه‌نوری، و تقی سرلک - به طور مرتب مورد حمایت دولت و سفارت آمریکا بودند. شاه، در اوایل سال ۴۲ با اعضای کانون دیدار و از فعالیت‌های آنان تمجید کرد و از آنها خواست او را در پیشبرد برنامه‌های اصلاحی انقلاب سفیدش یاری کنند (شاهدی، ۱۳۸۷: ۴۶۳). در سال ۱۳۴۱، تقریباً برای همه آشکار شده بود که کانون و شخص منصور مورد حمایت و پشتیبانی آمریکا قرار دارد. منصور، پیوسته با سفارت آمریکا و شخص سفیر آمریکا، جولیوس هولمز، در ارتباط بود و برنامه‌های خود را با وی هماهنگ می‌کرد (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۸۷). واگذاری حقوق کنسولی به نظامیان آمریکایی (کاپیتولاسیون) در دوران نخست‌وزیری منصور و گسترش وابستگی نظامی، سیاسی، و اقتصادی ایران در دوران هویدا به آمریکا، و پیوندهای پنهان و آشکار دربار و نخبگان با محافل آمریکایی، نتیجه‌ای بود که از برنامه تغییر نخبگان به دست آمد.

نتیجه‌گیری

نوسازی، به عنوان مهم‌ترین رویکرد اقتصادی و اجتماعی دولت پهلوی در دهه‌های سی، چهل، و پنجاه پیامدهای عمده‌ای را به دنبال داشت. بررسی مهم‌ترین اقدامات دولت و مصوبات مجلس‌های نوزدهم، بیستم، و بیست‌ویکم نشان‌دهنده تصمیم‌سازی‌ها و به دنبال آن اقداماتی است که خواستار گذار جامعه از یک مرحله سنتی به مرحله نوسازی بود. مجلس نوزدهم، قانون

۱. عالیخانی هم در خاطراتش می‌گوید که «شاه هم برنامه‌ها و کارهای آینده کانون مترقی را که در حضور وی مطرح شده بود تأیید کرد.» (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

اصلاحات ارضی را تصویب و مجلس بیستم مقدمات آن را فراهم و با انحلال مجلس، دولت پهلوی اقدامات اجرایی شدن آن را آغاز کرد و سرانجام در مجلس بیست و یکم مصوبات انقلاب سفید تکمیل شد. از دید آمریکا و دولت پهلوی برای پشت سر گذاشتن جامعه سنتی لازم بود، نخبگان جامعه، به لحاظ خاستگاه اجتماعی و تحصیلات دگرگون شود تا تمهیدات لازم برای اجرایی شدن سیاست‌های نوسازی فراهم گردد. بدین جهت تلاش برای تغییر خاستگاه اجتماعی نمایندگان دولت از مجلس نوزدهم آغاز، در مجلس بیستم تداوم و در مجلس بیست و یکم به مرحله تکامل رسید.



منابع

- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۶۴). *مکتوبات*. بی جا. مرد امروز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). *اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)*. تهران: خوارزمی.
- ادیبی، حسین (۱۳۵۸). *طبقه متوسط جدید در ایران*. انتشارات جامعه.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). *ناکارآمدی نخبگان ایران بین دو انقلاب*. تهران: قومس.
- *اسناد لانه جاسوسی آمریکا* (ج ۱). تهران: انتشارات جهان کتاب.
- افروغ، عماد (۱۳۷۲). *سمینار جامعه‌شناسی و توسعه*. تهران: سمت.
- اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۸۹). *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی* (یعقوب احمدی، مترجم). تهران: کویر.
- برمن، ادوارد (۱۳۷۳). *کنترل فرهنگ (نقش بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر در سیاست خارجی آمریکا)*. (حمید الیاسی، مترجم). تهران: نشر نی.
- بشیرگنبدی، تیمور (۱۳۸۳). *اسنادی از اصل چهار ترومن در ایران (۱۳۴۶-۱۳۲۵)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*. تهران: فرزانه روز.
- پولارد، سیدنی (۱۳۵۴). *اندیشه ترقی* (حسین اسدپور، مترجم). تهران: امیرکبیر.
- پهلوی، فرح (۱۳۸۲). *دختر یتیم* (احمد پیرانی، کوششگر). تهران: نشر به آفرین.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵). *انقلاب سفید*. چاپ بانک ملی.
- ----- (۱۳۵۳). *ماموریت برای وطنم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۸۲). *مقایسه نقش نخبگان در فرایند نوسازی ایران و ژاپن* (ناهید مطیع، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جان مندالیوس، همیلتون، گری (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی* (هاشم آقاجری، مترجم). تهران: کویر.
- جبروند، عبدالله (۱۳۶۸). *توسعه اقتصادی*. تهران: انتشارات موسوی.
- خدایی، خان اوغلان (۱۳۸۶). *جایگاه دیپلماسی عمومی در استراتژی امنیت ملی آمریکا*. در کتاب *آمریکا ۶*. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- روست و، والت ویتمن (۱۳۷۴). *نظریه پردازان رشد اقتصادی*. کتاب اول (مرتضی قره باغیان، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- رینگر، مونیکا. ام (۱۳۸۱). *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوره قاجاریه* (مهدی حقیقت‌خواه، مترجم). تهران: ققنوس.
- سازمان اسناد ملی ایران

- سو، آلوین. ی (۱۳۸۶). *تغییر اجتماعی و توسعه* (محمود حبیبی مظاهری، مترجم). انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۸۴). *خاطرات دو سفیر* (محمود طلوعی، مترجم و گرد آورنده). تهران: نشر علم.
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۷). *سه حزب مردم، ملیون و ایران نوین*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- شجعی، زهرا (۱۳۸۳). *نخبگان سیاسی ایران* (ج ۴). تهران: انتشارات سخن.
- شیلر، هربرت (۱۳۹۰). *ارتباطات و سلطه فرهنگی* (کاظم معتمد نژاد، مترجم). تهران: علم.
- عالیخانی، علینقی (۱۳۸۱). *خاطرات*. تهران: نشر آبی (تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران).
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۷۵). *تابستان*. ارزیابی انتقادی نظریه نوسازی، *نامه پژوهش فرهنگی*، ۱
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸). *سرگذشت و سوانح دانشگاه*. تهران: رسا.
- فرمانفرمایان، خداداد، عبدالمجید مجیدی و منوچهر گودرزی (۱۳۸۱). *توسعه در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۸)*. تهران: گام نو.
- فوران، جان (۱۳۸۸). *مقاومت شکننده*. (احمد تدین، مترجم). تهران: رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۶۸). *اقتصاد سیاسی ایران*. تهران: پاپیروس.
- *کاوش* (نشریه). فروردین ۱۳۴۲.
- *گزارش اقتصادی سال ۱۳۵۷* (۱۳۵۷). تهران: بانک مرکزی ایران.
- لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۰). *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی* (حسین بشیریه، مترجم). تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مجیدی، عبدالمجید (۱۳۸۴). *خاطرات* (حبیب لاجوردی، کوششگر). طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد. تهران: صفحه سفید.
- مندالیوس، جان، همیلتون و دیگران (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی* (هاشم آقاجری، مترجم). تهران: کویر.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۴). *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)*. تهران: البرز، ۱۳۷۴.
- میلانی، عباس (۱۳۸۰). *ابوالهول ایرانی* (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مترجم). تهران: نشر پیکان.

منابع لاتین

- Amir Argomand, Said (1988). **The turban for the crown, the Islamic revolution in iran**. new York-oxford: oxford university press.
- Little, Douglas (2008). **Amrrican orientalism (the united states and the middle east since 1945)**. the university of Carolina press.